

شادی در حکمت قدیم ایران و تأثیر آن در ایران اسلامی^۱

پروانه عروج نیا^۲

استادیار بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، گروه عرفان، تهران، ایران

چکیده

حکمت قدیم ایرانیان که خود را بیشتر در «گاهان» زرتشت می‌نمایاند و بعدها حتی آثاری از آن در برخی اندرزنامه‌های پهلوی باقی مانده است، ویژگی‌هایی کم و بیش منحصر به فرد دارد. از نظر مؤلف این پژوهش مهم‌ترین مؤلفه این حکمت، نوعی خردورزی است که در بعد عاطفی منجر به شادی و طلب زندگی شادمانه و آسوده در دو جهان می‌گردد. این ویژگی که در عمل انسان را به راستی، آبادانی جهان، نیکی و طلب نیکنامی سوق می‌دهد در برخی از آثار نویسندگان و شاعران ایرانی تا قرن پنجم نیز جسته و گریخته وجود داشته و به حیات خود ادامه می‌داده است. در این پژوهش ضمن بیان مبانی این نوع از خردورزی و ارتباط آن با شادی و نتایج آن، به بازتاب بقایای این حکمت در آثار دوران اسلامی خواهیم پرداخت.

کلیدواژه‌ها: شادی، حکمت ایرانی، خرد، راستی، آبادسازی جهان.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۲۳.

۲. رایانامه: p.ourjnia@gmail.com

درآمد

چنان‌که از برخی متون برمی‌آید، ما ایرانیان صاحب حکمت مخصوص به خود در این سرزمین بوده‌ایم^۱، سرزمینی که زمانی از فرات تا آن سوی سیحون و جیحون گسترش و با هند و نیز تا حدی با چین مرزهایی مشترک داشت؛ حکمتی که آن را ابن سینا حکمة المشرقیة و شیخ اشراق حکمت خسروانی می‌نامند. البته گذر زمانی طولانی بر تاریخ این منطقه وسیع با اقوام مختلف و آمد و شد گاه قهرآمیز ملل دیگر در این قلمرو کمتر چیزی را در اصالت اولیه خود باقی گذاشت. قدر مسلم آن‌که این حکمت ساخته و پرداخته تنها یک ملت و یا یک نژاد نبوده، اما گزینش و تلفیق و هماهنگ‌سازی آن محصول افکار و احوال برگزیدگان اقوامی بوده است که در این گستره جغرافیایی می‌زیسته‌اند. تاریخ پیدایش و نام سازندگان این حکمت را نمی‌دانیم، اما می‌توانیم از مکتوبات به جا مانده از آنان که زمانی به عنوان آثاری مقدس دست به دست می‌شده و مردمان این خطه وسیع بدان باور داشتند، برخی عقاید و ویژگی‌های این حکمت را در بعد نظری و عملی بیابیم. مهم‌ترین اثری که می‌تواند اساس بررسی ما درباره مبانی فکری این حکمت باشد، *اوستا* و بخصوص بخش «گاهان» آن و همچنین برخی اندرزنامه‌های پهلوی است.

در این آثار حکمی بر آبادانی جهان، راستی و نیکوکاری تاکید فراوان شده است، اما همه اینها تنها بر محور خردورزی و در جهت شادمانی سامان یافته است؛ به عبارت دیگر از منظر این حکمت، شادی خردمندانه‌ترین حال یا کیفیت روانی در این عالم است و خرد خود نیز انسان را به زندگی شاد و آسوده رهنمون می‌سازد. راستی و نیکوکاری نیز از آن‌رو خردمندانه‌اند که انسان را در این گیتی و در مینو شاد می‌سازند. آبادانی زمین یا جهان بیرونی نیز خردمندانه است، زیرا سبب شادی همه جهان و در نتیجه شادی در جهان درونی انسان می‌گردد؛ بنابراین در این بینش که آن را می‌توان حکمت کهن ایرانی نامید، خرد مرکز و شادی مقصود و سعادت نتیجه آن در دو جهان است. سایر مؤلفه‌ها، یعنی راستی و نیکی که مهم‌ترین و مرکزی‌ترین فضیلت‌های اخلاقی این حکمت‌اند و در سه اصل پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک خلاصه می‌گردند، به همراه آبادانی زمین از عوامل شادی منتج به سعادت به شمار می‌آیند. در آثار بعدی متأثر از این حکمت در دوران اسلامی نیز برخی از این مؤلفه‌ها حفظ شده، ولی مبانی این نوع خردورزی و ارتباط شادی با آن از میان رفته است؛ از این‌رو در سده‌های بعد که مبانی

۱. برای تحقیقی نسبتاً جامع درباره سیر حکمت در فرهنگ‌های مختلف، نک: رودلف، ۳۷-۴۰.

فکری دیگری جایگزین مبانی فکری حکمت کهن شد، گاه شادی و خوشی نابخردانه، بی‌پایه و یا لابلای گرایانه می‌نماید و شادی گستران یعنی راستی و نیکی و آبادانی نیز جایگاه درخور خود را چندان که در گذشته داشتند، ندارند. در این پژوهش سعی بر آن است که مبانی این حکمت در آثار کهن استخراج گردد و سپس برخی از آثار متأثر از این حکمت معرفی گردد آثاری که شاید از قرن پنجم هجری که پایان عصری است که در ادبیات فارسی بدان عصر خردورزی می‌گویند، فراتر نرود.

شادی برای انسان و جهان در حکمت قدیم

در ایران باستان شادی به مثابه الگوی فرهنگی غالب نیایش‌های دینی و از این رو مهم‌ترین بخش زندگی بود. تقریباً در هر ماه ایرانیان جشن یا جشن‌های خاصی برگزار می‌کردند که هم جنبه عبادی داشت و هم به‌نوعی زندگی روزمره آنان از طریق این جشن‌ها سامان می‌گرفت.

واژه «جشن» (= یسن) که به معنای ستایش است و بر بخشی از اوستا نیز اطلاق می‌شود،^۱ درباره زمان‌ها و موقعیت‌هایی به کار می‌رفت که در آنها نیایش و ستایش‌هایی برای اهورامزدا و ایزدان توأم با شادی و سرور برگزار می‌شد. بدین ترتیب اکثر شادی‌های ایرانیان قدیم بن‌مایه دینی داشت و ستایش و نیایش‌ها (یسن) با شادی به هم آمیخته بود.^۲ این جشن‌ها یا ستایش‌ها هم‌چنین نشان از شادی و رضامندی ایرانیان در آمدن بدین عالم و زیستن در آن داشت، از این رو همان‌گونه که هردوت گزارش می‌دهد، ایرانیان مردمانی بودند که زادروز خود را بیش از روزهای خاص دیگر جشن می‌گرفتند و شادی می‌کردند.^۳

در این بینش و یا حکمت باستان ایرانی شادی اختصاص به انسان ندارد؛ زمین‌های شاد و زمین‌های ناشاد نیز وجود دارد که اعمال نیک و بد انسان‌ها در شادی و ناشادی آن‌ها تأثیر دارد.^۴ بدین‌گونه زندگی و حیات در این جهان می‌باید برای همه موجودات همراه با شادی و

۱. در زبان اوستایی مرکب از یس (yas) به معنای ستودن به اضافه پسوند اسم ساز na، و یسنا (yasna) به معنای ستایش است (ابوالقاسمی، ۶۴).

۲. یسنا، گزارش پور داوود ۲۵/۱۰.

۳. هردوت، ۱۰۵.

۴. شادی زمین در نگهداری آن از آفات، کاشتن گیاه، میوه و غله، اقامت پارسی راست گفتار، آسودن حیوانات در آن و نیز نیکی رساندن از طریق زمین به دیگران است؛ زمین ناشاد نیز به خلاف آن است: زمینی که مرد مقدس و

آسایش باشد و بر اساس گاهان برانگیخته شدن زرتشت هم به دنبال ناله و فغان روان جهان (گوشورون) به درگاه اهورامزدا از ویرانی و تباهی بود.^۱ خداوند نیز زرتشت را برانگیخت تا جهان را از ویرانی نجات دهد و روان آن را شاد سازد و به کسی وعده پاداش می‌دهد که در جهان مادی در پرتو خرد کار نیک انجام دهد و از این راه در آبادانی و پیشرفت جهان بکوشد و بدین وسیله خواست پروردگار را برآورده سازد.^۲ پس این خرد است که حکم می‌کند تا در پرتو راستی (اشه) و نیکوکاری با مردم و همه موجودات خواست خداوند و نیز درست‌کاران برای نوسازی این جهان برآورده گردد.^۳

مطابق این حکمت، کار و کوشش در این جهان برای آبادانی و پیشرفت همین «جهان زایی بارآور» است^۴ و بدکارانی که با زبان خویش مردم را بر ضد آبادانی و پیشرفت جهان وامی‌دارند و جهان را ویران می‌خواهند و یا اندیشه‌ای دارند که منجر به ویرانی جهان می‌گردد راه دیوان را می‌روند و پیروان دروغ به شمار می‌آیند:

این دروغ پرستان بدکردار با زبان خویش در میان مردم رشک و خشم برانگیزند
و مخالف آبادانی و پیشرفت جهانند.^۵

در حقیقت پیروان دروغ‌اند که نمی‌خواهند مردم به سوی راستی روند و می‌کوشند تا آنان را از پیشرفت در زندگی، خرمی و آبادانی شهر و روستای خود که موجب شادمانی همه موجودات است، بازدارند، و کسانی که با راستی و نیکوکاری به مخالفت با آنان برخیزند و جهان را «خرمی بخش آرزو می‌کنند» به راه راست و آیین اهورایی گام می‌نهند.^۶

بنابراین حکمت، شاکله این عالم رنج و درد نیست و انسان به سبب گناهکاری و ناسپاسی و برای رنج بردن به این جهان نیامده است، بلکه بر اساس آموزه‌های این حکمت انسان خود

نیکی را در آن بکشند و یا در آن شیون و مویه کنند سبب ناشادی آن می‌گردد (اوستا، وندیداد فرگرد سوم، ۶۷۵/۲، ۶۸۲، ۶۸۱).

۱. اوستا، یسنه، ۱/ ۱۰، هات ۲۹، فرگرد ۱-۸.

۲. بی‌گمان این پاداش را به تن و جان کسانی ارزانی می‌داری که با منش نیک کار می‌کنند و در پرتو اشه، آموزش خرد نیک ترا بدرستی به پیش می‌برند و خواست تو را برمی‌آورند و برای پیشرفت جهان می‌کوشند (همان، یسنه، ۳۵/۱، هات ۳۴، فرگرد ۱۴).

۳. همان، یسنه، ۱/ ۷۴، هات ۵۰، فرگرد ۱۱.

۴. اوستا، یسنه، ۱/ ۵۹، هات ۴۶، فرگرد ۱۹.

۵. سیری در آموزش‌های گات‌ها، هات ۴۹ فرگرد ۴، ص ۶۰؛ قس اوستا، یسنه، ۶۹/۱-۷۰.

۶. اوستا، یسنه، ۱/ ۷۲، هات ۵۰، فرگرد ۲-۳.

زیستن در این جهان را اختیار کرد و خواست تا در گسترش جهان، تکامل و رسایی آفرینش همراه و همگام اهورامزدا باشد.^۱ پس این اهریمن است که خواستار زندگی توام با رنج و درد است و به یاری دروغ و بدکاری می‌کوشد آن را ویران سازد، ولی اهورا از انسان می‌خواهد تا با راستی، نیکی و کار و کوشش در آبادانی زمین، جهان را زیبا و نو گرداند و با شادی جهان بر شادی و سعادت خود بیفزاید:

ما خواستاریم از زمره کسانی باشیم که جهان را به سوی پیشرفت و آبادانی و مردم را به سوی راستی و پارسایی رهنمایند.^۲

بنابراین پشت کردن به دنیا و نکوهش جهان مادی در این آیین بی‌معناست و انسان باید به نیروی شادی و با یاری راستی و نیکوکاری، برخلاف خواست اهریمن و دیوان در آبادانی و پیشرفت جهان بکوشد و خواستار آن باشد که از جمله آبادگران جهان به شمار آید و آن را به سوی روشنایی برد.^۳

ضرورت شادی و ارتباط آن با خرد در حکمت کهن

بنا بر آنچه در بندهشن^۴ آمده است، نخست آسمان و به یاری آسمان شادی آفریده شد و اهورا اهورا مزدا بدان روی شادی را آفرید که در این جهان آمیختگی خیر و شر وجود دارد و به کمک شادی است که انسان می‌تواند در برابر شر ایستادگی کند.^۵ از سوی دیگر شادی است که سبب ستایش اهورامزداست، و گرنه آوردن انسان به عالمی پر درد و رنج، ویران و حواله کردن همه خوشی‌ها و خوشدلی‌ها به عالمی دیگر نمی‌توانست انگیزه‌ای برای ستایش چنین

۱. فرنبغ دادگی، ۵۰.

۲. سیری در آموزش‌های گات‌ها، هات ۳۰، بند ۹ ص ۲۴؛ قس/اوستا، یسنه، ج ۱/ ۱۵-۱۶.

۳. باید برای آبادانی جهان کوشید و آن را به درستی نگاهبانی کرد و به سوی روشنایی برد (همان، هات ۴۸، فرگرد ۵، ص ۶۶).

۴. کتاب بندهشن به نثر پهلوی به معنای بن و آغاز آفرینش است. مطالب این کتاب شامل آغاز آفرینش، گیاه‌شناسی، جانورشناسی، موضوعات جغرافیایی؛ نجوم، دودمان‌شناسی و نیز پایان جهان است. فرنبغ دادگی، گردآورنده آن، اذعان دارد که از کتاب‌های زند، یعنی دانش دینی اوستا و تفاسیر آن، بهره گرفته است (نک: فرنبغ دادگی، پیشگفتار بهار، ۵-۱۷).

۵. فرنبغ دادگی، ۴۰.

آفریدگاری باشد، از این‌رو از آموزه‌های گاهان این بود که مردمان برای شادمانی و بهروزی است که خواستار اهورامزدا هستند و به درگاه او نیایش می‌کنند.^۱

بدین ترتیب در این حکمت شادی از نخستین گاه آفرینش، با هستی همگام و لازمه زیستن در این عالم است؛ زیرا به سبب شادی است که انسان می‌تواند به مقابله با بدی‌ها و بدکارهای عالم رود، به نیکی‌ها و نیکوکاران یاری رساند و همچنین سپاس‌گزار پروردگار باشد. بر مبنای چنین آموزشی است که انسان بنا بر خواست پروردگار دستانش را برای آبادانی و پیشرفت جهان و در نهایت برای شادکامی و بهروزی خویش به کار می‌برد. از این‌رو ایرانیان قدیم شادی را با دینداری خود همراه می‌دیدند. بازتاب چنین اندیشه‌ای را می‌توان در هجده سنگ نبشته شاهان هخامنشی - از داریوش تا اردشیر سوم - به روشنی دید:

اهورامزدا این زمین را آفرید، آسمان را آفرید، انسان را آفرید و شادی را برای انسان آفرید.^۲

در این حکمت شاد زیستن هم نعمت و هم حقی است که به انسان داده شده و حتی از دست دادن عزیزان نیز نباید این نعمت و یا حق را از انسان بگیرد. اصولاً مویه و ماتم شگرد اهریمن است تا انسان را به ورطه بیزاری از هستی و گریختن از آن بکشاند. به همین دلیل باورمند به این بینش به ستایش و نیایش کار و منش نیک می‌ایستد تا در برابر تباهی، تاریکی، شیون و مویه پایداری کند^۳ افزون بر این از آن‌جا که مرگ نقطه پایان زندگی آدمی نیست، بر مرگ تن مویه کردن روا نخواهد بود و حتی در سنت ایرانیان اعتقاد بر این بود که اشکهای بازماندگان در عزای رفتگان دریایی می‌گردد که مانع مردگان در گذر از این جهان به جهان برین می‌شود.^۴

بنابراین شادی در گیتی در تضاد با سعادت و آرامش در رستاخیز نیست، حتی شادی در گیتی راه به شادمانگی در عالم مینوی می‌برد و از این نظر تکلیف دینی است. در حقیقت از منظر حکمت کهن اصلاً تضادی میان دنیا و عقبی وجود ندارد، تنها تضاد در این عالم، تضاد میان دو گوهر خوبی (خیر) و بدی (شر) است؛ به گونه‌ای که هیچ‌کدام از راه‌های شر (در پندار،

۱. خویشاوندان و همکاران و یاوران من برای دستیابی به شادمانی و بهروزی از خواستاران تواند (اوستا، یسنه، ۲۳/۱، هات ۳۲، بند ۲)

۲. برای اطلاع از این کتیبه نک: شهبازی، شرح مصور تخت جمشید، ۱۳۵۳ ش.

۳. اوستا، یسنه، ۲۶۵/۱، هات ۷۱، فرگرد ۱۷.

۴. ارداویراف‌نامه، فصل ۱۶، بند ۴.

گفتار و کردار) از مسیر خیر نمی‌گذرد و یا هم‌سوئی ندارد و هیچ‌کدام از راه‌های خیر (در پندار، گفتار و کردار) نیز از مسیر شر نمی‌تواند و نمی‌باید گذر کند. تنها این دو گوهر با هم در تضاد آشتی‌ناپذیراند.^۱ جهان نیز در ذات خود در منظومه شر جای نمی‌گیرد، بلکه جهان بارور و شادی‌بخش توصیف شده است و شر به اصطلاح امری عارضی است،^۲ از این‌روست که آبادانی آن فرمان و هدف اهورا مزدا، خدای خرد، است و هر آن‌که زمین را همواره آبادان می‌خواهد نیز در سرای فرزندگان و خردمندان جای می‌گیرد.^۳

کتاب مینوی‌خرد نیز که در شمار اندرزنامه‌های پهلوی است، از زبان مینوی خرد سخنانی درباره اهمیت شادی در رستگاری روان و ارتباط مؤلفه‌هایی هم‌چون نیکوکاری و راستی با شادی و نیز ارتباط همه اینها با خردورزی دارد. یکی از سفارش‌های مینوی خرد زدودن غم است؛ زیرا زدودن غم و شاد زیستن موجب رامش گیتی (این جهان) و مینو (جهان دیگر) خواهد بود و غم و اندوه سلامت تن و سعادت روان را به خطر می‌اندازد.^۴ آموزه دیگر مینوی‌خرد ارتباط میان نیکوکاری و شادی را می‌نماید. آن‌جا که می‌گوید شادی انسان هم جنبه جسمانی و مادی دارد و شامل تندرستی و بی‌بیمی (امنیت) است، و هم جنبه روحی و روانی دارد که شامل نیک‌نامی و نیکوکاری است.^۵

در جای دیگر مینوی‌خرد میان راستی و شادی ارتباط برقرار می‌کند آن‌جا که با دروغ زیستن را بدتر از مرگ می‌داند؛ زیرا که زندگی را ناشاد می‌کند.^۶ بدین ترتیب در حکمت قدیم ایرانی دروغ سبب رنج و راستی سبب شادی است. مینوی‌خرد برای تحقق آسایش تن و نجات روان

۱. از آن‌جا که مطابق این حکمت، این دو گوهر (سپننه مینو و انگره مینو) از هر نظر با هم متضاد بودند. سپننه مینو هیچ‌گاه در این سه رتبه که از راستی و نیکی نشات می‌گیرد: پندار، گفتار و کردار نیک با گوهر انگره مینو شباهتی و هم‌سوئی پیدا نمی‌کند. بنابراین هیچ‌کدام و یا گفتار بد یا انگره نمی‌توانست از پندار سپننه مینو منتج شده باشد و هیچ گفتار بد یا انگره هم نمی‌توانست به کردار نیک سپننه مینویی بیانجامد. بنابراین به سبب آشتی‌ناپذیری خیر و شر، هدف‌های سپننه مینویی استفاده از وسایل انگره مینویی را توجیه نمی‌کرد و هر یک از این سه باید جداگانه از خیر نشات می‌گرفتند و پاکی نیت برای نیک شدن اعمال کافی نبود.

۲. اوستا، یسنه، ۵۶/۱، هات ۴۴، بند ۶.

۳. اوستا، یسنه، ۶۶/۱، هات ۴۸، فرگرد ۵؛ همان، یسنه، ۷۲/۱، هات ۵۰، فرگرد ۲.

۴. نک: مینوی‌خرد، ۲۱، فصل یک، بند ۲۰-۲۲.

۵. مینوی‌خرد، ۳۵، فصل ۱۳، بند ۱۴.

۶. همان، ۴۰، فصل ۱۸، بند ۱-۵.

کسب برخی فضایل هم‌چون راستی، فروتنی، وفاداری و نیک چشمی را لازم می‌شمارد.^۱ در جای دیگر سبب پرهیز از برخی رذایل را نیز آسایش و شادی تن و روان می‌داند. از جمله می‌گوید: به آرزو متمایل نشو تا «چیزهای گیتی برای تو بی‌مزه و چیزهای مینو تباه نشود»، و رشک مبر تا «زندگیت بی‌مزه نشود».^۲

بر اساس مینوی‌خرد برای شاد زیستن و به عبارت دیگر سعادت‌مندی باید نیکوکاری و راستی پیشه کرد و مردم نیز شادی، زندگی خوب و همه نیکی‌ها را با خردورزی می‌توانند یافت.^۳ در این خردورزی شاد زیستن در دنیا به معنای فراموش کردن حقایق این گیتی یعنی مرگ و فنا آن نیست. به عقیده مینوی‌خرد باید به گذران بودن گیتی و مرگ تن و حساب روان و بیم دوزخ بسیار اندیشید؛^۴ اما در فضای این خردورزی اندیشیدن به این امور نیز به انسان می‌آموزد که باید از فرصت کوتاهی که برای هر کس وجود دارد، بهره برد و زندگی خود و دیگران را با راستی، نیکی و با کار و کوشش برای آبادانی جهان سرشار از شادمانی کرد. از این رو، حتی مینوی خرد توصیه می‌کند: بیش از حد مخواب تا کارهای نیکی که باید انجام دهی ناکرده نماند.^۵

بقایای حکمت کهن

بارقه‌هایی از حکمت کهن در برخی از آثار ادبی و فرهنگی ایرانیان پس از اسلام تا قرن پنجم باقی بوده است. برخی از این آثار که احتمالاً بازمانده متون گذشته بودند برای ادامه بقای خود در حصن آثار مشاهیر علم و ادب دوران اسلامی وارد شدند- همانند برخی از معابد آناهیتا و میترا که به نام امام‌زادگان و مقدسان تا به امروز حفظ شده و محل توجهند.^۶ از زمره این آثار می‌توان از کتاب نصیحة الملوك یاد کرد که به غزالی نسبت داده شده، ولی لااقل بخش‌هایی از

۱. همان، ۲۰-۲۱، فصل ۱، بند ۱-۷.

۲. همان، ۲۱، فصل ۱، بند ۱۳-۱۵.

۳. همان، ۶۵، فصل ۵۶، بند ۱۰.

۴. نک: همان، ۳۹، فصل ۱۷، بند ۱-۳.

۵. مینوی‌خرد، ۲۱، فصل ۱، فراز ۲۹-۳۰.

۶. نک: بهار، ۱۹۲.

آن از وی نیست، از جمله باب پنجم و ششم که به موضوع حکمت و خرد اختصاص یافته - است.^۱

در این بابها سخنانی از حکما در حفظ سلامت قوا و حواس بدن نقل شده که با حکمتی که در گاهان زرتشت و اندرزنامه‌های پهلوی آمده، سازگار است. از بزرگمهر نقل می‌شود که چهار چیز بینایی را می‌افزاید: سبزه خرم، آب روان، می روشن و دیدار دوستان.^۲ درباره سلامت تن نیز می‌گوید: جامه درشت پوشیدن تن را نزار می‌کند؛^۳ هم‌چنین در این کتاب حکما درباره ارتباط میان سلامت تن و شادی روح سخن می‌گویند:

اندوه بیماری جان است هم‌چنان‌که درد بیماری تنست و شادی غذای جانست
هم‌چنان‌که طعام و شراب غذای تنست.^۴

شاد بودن منافاتی با خردمندی و حکمت ندارد بلکه از خردمندی است که با شادی، بیماری روح را درمان کنیم. هم‌چنین در ارتباط میان خرد با سلامت تن و از سوی دیگر با شادی می‌افزاید:

شادی جان از عقل است از بهر آنک ثبات تن از عقل است. جان چراغ است و نور او خردست و اندر تن گسترده است و خردمند هرگز غمگین نباشد، زیرا هرگز کاری نکند که از آن غمگین شود و غمی نخورد که آن نباید خوردن.^۵

بنابراین بر اساس مندرجات این کتاب غم از بی‌خردی و خردمندی سبب بی‌غمی است^۶ و هم‌چنین از نظر خردمندان رذیلت‌های اخلاقی در تعارض با زندگی شاد و آسوده و فضائل اخلاقی موجب راحت و سرور است؛ به عبارت دیگر از آن‌جا که خردمندی اقتضا می‌کند که شاد و بی‌غم باشیم، پس تحصیل فضیلت واجب است. به همین سبب خرد خود منشا و دل همه نیکی‌هاست،^۷ و خردمند با فضیلت شناخته می‌شود و بی‌خرد با رذیلت. از این‌رو، مؤلف نشانه‌های خردمند را علاوه بر شادمانگی که نشانه اعتدال تن و روان است، در داشتن فضایی

۱. برای اطلاع بیشتر نک: مقدمه جلال‌الدین همایی، ۶۴، ۷۱-۸۰.

۲. در مینوی خرد (۳۸) نیز که به سلامتی تن توصیه می‌شود، خوردن شراب به اندازه، سبب افزایش بینایی است.

۳. غزالی، نصیحة الملوك، ۲۲۷-۲۳۱.

۴. همو، ۲۴۲.

۵. همو، ۲۵۶.

۶. همو، ۲۲۱.

۷. همو، ۲۵۵.

هم‌چون بخشایش، تواضع، پیش دستی بر کار نیک، سخن درست و به جاگفتن، پناه آوردن به خدا در سختی‌ها و یاد دائم وی می‌داند و بی‌خردی نیز نشانه‌هایی دارد که خود موجب رنج و اندوه بی‌خرد در زندگی است. این نشانه‌ها رذایلی است هم‌چون ستم‌کاری، گریزان بودن از کار نیک، بزرگی فروختن، سخن بی‌علم و بی‌جایگاه گفتن.^۱

اما چگونه است که خردمند با دیدن جهان فانی، خوشی‌های زودگذر، جوانی در حال زوال و نعمت‌هایی که به آخر می‌رسد، هم‌چنان می‌تواند شادمانه زندگی کند و غم نخورد؟ پاسخ حکمایی که مؤلف از آنان به نام و یا بی‌نام نقل قول می‌کند، دم را غنیمت دانستن است که شباهت بسیار با یکی از اندرزنامه‌های پهلوی، به نام اندرز /ذریاد مهرسپندان دارد، آن‌جا که می‌گوید: آن‌چه را گذشته فراموش کن و غم آن‌چه نیامده است، مخور.^۲

توضیح آن‌که در این حکمت از آن‌جا که گذشته را نمی‌توان بازگرداند، در غم آن بودن سودی ندارد. آینده را هم که نمی‌دانیم پس عقل حکم می‌کند حال که در میان نابوده و ناآمده ایستاده‌ایم، همین لحظه را چنان با نیکی و نیکوکاری آباد کنیم و سر و سامان دهیم که پیامدش شادی تن و روان و آسودگی دو جهان باشد؛ اما اگر این لحظه نیز به نافرجامی گذشته بپیوندد سودی نکرده و ای بسا آینده را هم در پی رفتن حال از دست بدهیم. با چنین حکمتی است که حکیم در این عالم شاد و در آن عالم نیز برخوردار می‌گردد:

حکیم پارسیان را پرسیدند که خرد را چرا «خرد» خوانند؟ گفت: از بهر آنک
خردمند را از هر دو گیتی «بازخرد».^۳

چنین خردورزی سبب شادی و آبادانی جهان است و خردمندانش در مرتبه پیامبران و امامان جای دارند:

هر که خرد و دانش تمام دارد اندر جهان یا پیغامبر بود یا حکیم یا امام، و مردم را همه نیکویی و عز و مرتبت و صلاح کارهای دو جهان از خردست.^۴
اما اثر دیگری که تأثیرات این حکمت را در آن می‌توان دید، شاهنامه ابوالقاسم فردوسی است. سراینده این اثر که لقب حکیم دارد کتابش را با ستایش خرد و خردورزی آغاز می‌کند:

۱. همو، ۲۴۸-۲۴۹.

۲. رهام، ۲۲۶.

۳. غزالی، ۲۴.

۴. همو، ۲۵۳-۲۵۴.

خرد بهتر از هر چه ایزدت داد ستایش خرد را به از راه داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای^۱
برای فردوسی نیکی و پرهیز از بدی و بدکاری با خردورزی هم‌داستان‌اند:
هرآنکس که او شاد شد از خرد جهان را به کردار بد نسپرد
رهانند خرد مرد را از بلا مبادا کسی در بلا مبتلا
نخستین نشان خرد این بود که از بد همه ساله ترسان بود
بدانند بد و نیک مرد خرد بکوشد ز داد و بیچید ز بد^۲
در پیوند تنگاتنگ میان خرد و فضیلت است که فردوسی می‌گوید خرد نام‌های دیگری هم
دارد: مهر، وفا، بردباری، رازداری و سخن استوار:
دگر آن که بسیار نامش بود رونده به هر جای کامش بود
خرد دارد ای پیر بسیار نام رساند خرد پارسا را به کام
یکی مهر خواندش و دیگر وفا خرد دور شد ماند درد و جفا
زبان آوری راستی خواندش بلند اختری زیرکی داندش
گهی بردبار و گهی رازدار که باشد سخن نزد او استوار
پراکنده این است نام خرد از اندازه‌ها نام او بگذرد
تو چیزی میدان کز خرد برترست خرد بر همه نیکوی‌ها سراسر^۳
در خرد ورزی او شادمانی و سرور موجب افزایش توان روان است:
چو شادی بکاهد بکاهد روان خرد گردد اندر میان ناتوان^۴
مده دل به غم تا نکاهد روان به شادی همی دار دل را جوان

۱. فردوسی، تصحیح دبیر سیاقی، ۲/۱، ابیات ۱۸-۱۹؛ همان، خالقی مطلق، ۴/۱، ابیات ۱۷-۱۸.
۲. فردوسی، تصحیح دبیر سیاقی، ۴/۲۱۷۶، ابیات ۱۹۲۰-۱۹۲۳؛ همان، خالقی مطلق، ۷/۵۵۸-۵۵۹، ۱۸۹۵، ۱۸۹۷-
۱۸۹۹، ۱۸۹۹-۱۹۰۱): بدو گفت از اینها کدام است شاه/ سوی نیکویی‌ها نماینده راه// چنین داد پاسخ که راه خرد/ ز هر
دانشی بی‌گمان بگذرد/ (شاهنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ۵/۲۳۸۵، ابیات ۲۴۶۱-۲۴۶۲؛ همان، خالقی مطلق، ۷/
۲۹۳، ابیات ۲۵۱۰-۲۵۱۱.
۳. همو، تصحیح دبیر سیاقی، ۴/۲۱۷۰، ابیات ۱۷۸۵-۱۷۸۸؛ همان، خالقی مطلق، ۶/۵۴۹، ابیات ۱۷۶۰-۱۷۶۶.
۴. همو، تصحیح دبیر سیاقی، ۴/۲۰۰، ابیات ۶۷۴-۶۷۵.

از این رو، شادی خردمندانه است و ناپایداری جهان به معنای بی‌اعتباری دنیا و موجب غم نیست، بلکه سببی است بر این که باید از این جهان به خوبی و خوشی گذشت و از خود نیکی به یادگار نهاد:

بیا تا جهان را به بد نسپریم به کوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیک و بد پایدار همان به که نیکی بود یادگار^۱
بدین سان همانند حکمای قدیم نتیجه می‌گیرد که انسان خردمند نه تنها نباید آزارش به موری رسد،^۲ بلکه باید تا می‌تواند نیکی ورزد تا نیکی در این گیتی و مینو بدو روی آرد:
درازست دست فلک بر بدی همه نیکویی کن اگر بخردی
چو نیکی کنی نیکی آید برت بدی را بدی باشد اندر خورت^۳
افزون بر این‌ها انسان خردمند، با توجه به ناپایداری اوضاع عالم، همواره شاد و امیدوار به گذرا بودن غم‌هاست و از ناکامی و یا از دست رفتن چیزی آزرده نمی‌گردد.
همیشه خردمند امیدوار نبیند به جز شادی از روزگار^۴
پس از فردوسی، حکیم نظامی است که خود را میراث‌بر فردوسی می‌داند و کم و بیش سخن‌گوی حکمت قدیم می‌شود و از جمله زدودن غم را نشانه دانایی و خرد می‌شمرد:^۵
شاد بدانم که درین دیر تنگ شادی و غم هر دو ندارد درنگ
اینهمه میری و همه بندگی هست درین قالب گردندگی
انجم و افلاک به گشتن درند راحت و محنت به گذشتن درند^۶
او نیز مانند فردوسی از این ناپایداری انگیزه‌ای می‌سازد بر نیکی کردن، رنج سرمایه اندوختن بر خود هموار نساختن، بخشیدن و به کسی ستم روا نداشتن که ستم مایه رنج خود و زحمت دیگران است؛ بنابراین در چنین جهانی که آن را برای غم خوردن نیافریده‌اند، باید در پی شادی و خوش‌دل کردن خود و دیگران بود:

۱. همو، تصحیح دبیر سیاقی، ج/۷۰، ابیات ۵۳۹-۵۴۱؛ همان، تصحیح خالقی، ۸۵/۱، ابیات ۴۸۵-۴۸۶.
۲. به نزد کهان و بنزد مهان / به آزاری موری نیرزد جهان (همان، تصحیح دبیر سیاقی، ج ۲۹۱/۱، بیت ۶۷۳).
۳. همو، تصحیح دبیر سیاقی، ۲۹۱/۱، ابیات ۲۵-۲۶.
۴. همو، تصحیح دبیر سیاقی، ج ۲۳۸/۵، بیت ۲۵۵۴؛ همان، تصحیح خالقی، ۲۹۲/۷، بیت ۲۵۰۳.
۵. به دانایی زدل پرداز غم را / که غم را کشد چون ریگ نم را (نظامی، خمسه، ۳۱۹، خسرو و شیرین، نشستن خسرو به آتشیخانه).
۶. همو، خمسه، ۵، مخزن الاسرار، مقالت ششم در اعتبار موجودات داستان صیاد و سگ و روباه.

جهان غم نیرزد به شادی گرای
جهان از پی شادی و دلخوشیست
در این جای سختی نگیریم سخت
چو دی رفت و فردا نیامد پدید
چنان به که امشب تماشا کنیم
چو تاریخ یکروزه دارد جهان
بیا تا نشینیم و شادی کنیم
بدانچ آدمی را بود دسترس
دمی را که سرمایه از زندگیست
چنان بر زن این دم که دادش دهی
که بادش دهی گر به بادش دهی^۱

ناپایداری زندگی در دنیا نباید خردمند را به غم و تحسر بکشانند، بلکه این حقیقت را به او یادآور می‌شود که باید لحظات زندگی را غنیمت دانست و در این جهان شاد بود و برای آنچه در ورای این عالم به ناچار خواهد رفت، نیکی و نیک نامی اندوخت:

جهان نیمی ز بهر شادکامی است دگر نیمه ز بهر نیک نامی است^۲

شخصیت دیگری که پیش از نظامی می‌زیست و بدو نیز لقب حکیم داده‌اند، خیام است؛ اما انتخاب خیام در اینجا پس از نظامی از آن روست که رباعیات منسوب به وی که در این پژوهش به کار می‌آید پس از قرن ششم به تدریج شناخته شده است.^۳ این رباعیات که از قرن ششم به بعد نیز احتمالاً به دست کسانی دیگر و به نام او رو به تزايد نهاده، در عین حال سرنوشت شادمانی را در ادب و فرهنگ ایرانیِ جدامانده از حکمت کهن خویش باز می‌نماید.

چه خیام سراینده همه این رباعیات باشد، چه نباشد، در هر حال می‌توان آن‌ها را به سه دسته تقسیم کرد: یک دسته عرفانی، که به گفته کریستین سن در دست‌نوشته‌های متاخرتر بیشتر است،^۴ نظیر این ابیات:

سرمایه دادیم و نهاد ستمیم
مایمیم که اصل شادی و کان غمیم
آینه زنگ خورده و جام جمیم^۱
پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم

۱. همان، ۹۹۴-۹۹۵، /سکندرنامه، عشرت کردن اسکندر با کنیز چینی.

۲. همان، ۱۸۳، خسرو و شیرین، مراد طلبیدن خسرو از شیرین و مانع شدن او.

۳. نک: میر افضلی، دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۹۰ش، ذیل خیام، ۱۶/۵۶۶-۶۹.

۴. کریستین سن، ۱۹-۲۰.

دسته دوم لادری‌گرایانه است و نشان از حیرت خردمند در برابر هستی دارد، نظیر این رباعی:

در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست او را نه بدایست نه نهایت پیداست
کس می‌نزد می در این عالم راست کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست^۲
چنین ابیاتی البته با حکمت و خردورزی منافاتی ندارد و شاید خود عین حکمت است، زیرا از
منظر حکمت قدیم بسیاری امور در عالم وجود دارد که عقل بدان راهی ندارد و آنچه مهم
است این است که ما با دانسته‌های خود چه می‌کنیم؛ بنابراین به سبب آن که نمی‌دانیم چرا، از
کجا آمده‌ایم و دقیقاً به کجا خواهیم رفت، خردمندان نیست که غم ایام را بخوریم و دریغ
بگوییم:

ترکیب طبایع چو به کام تو دمی است روشاد بزی، اگر چه بر تو ستمی است
با اهل خرد باش، که اصل تن تو گردی و نسیمی و شراری و دمی است^۳
پس در برابر سؤالاتی که جوابی نخواهد داشت، حکیم و خردمندی هم‌چون خیام نقد این
زندگی کوتاه را مغتنم می‌داند و از این فرصت برای شادمانه زیستن که البته در آن آزار کسی
نباشد، بهره می‌برد.

اما دسته دیگری از رباعیات منسوب به خیام مضمون لابلالی‌گرایانه و خوش‌باشانه دارد و با
توجه به سبک و سیاق آن‌ها بعید است که همه از او باشد.
به نظر می‌رسد از آن‌جا که آموزه شادی و شادمانی مستندی قوی و توجیهی درخور در
اسلام نیافت، از سوی کسانی که به اندیشه‌های پس از اسلام چندان روی خوش نشان نمی-
دادند و در عین حال از آبخور اندیشه‌های کهن نیز جدا افتاده بودند، تبدیل به مستی‌گزینی،
بی‌خیالی و بی‌مسئولیتی شد. شاید همانان بودند که اشعاری از این دست در انبان رباعیات
خیام وارد ساختند:

گویند بهشت و حور عین خواهد بود آن جا می ناب و انگبین خواهد بود
گر ما می و معشوق پرستیم رواست چون عاقبت کار همین خواهد بود^۴

۱. شروانی، ۱۱۱.

۲. نجم‌الدین دایه، ۳۱.

۳. شروانی، ۱۱۱.

۴. کلیات آثار پارسی حکیم عمر خیام، ۷۳.

در حقیقت در اندیشه سراینندگان این اشعار، تلخی‌ای نهفته بود که نشان از گم شدن مبانی حکمی کهن داشت؛ مبانی‌ای که موجب خوش بینی به خلقت و خوش‌دل بودن در آمدن به هستی و سرانجام اسباب شادمانگی آنان در این جهان و احساس آسایش و امنیت در دو جهان بود:

افلاک که جز غم نفزایند دگر بنهـند یکی تا نربایند دگر
ناآمدگان اگر بدانند که ما از دهر چه می‌کشیم نایند دگر^۱

در جهان‌بینی جدید شادمانی دیگر جایگاهی درخور ستایش نداشت و خردمند می‌بایست از چنین حالی بگریزد و چنین حالی و شادمانی را تنها در ظاهر (چهره) و نه در دل حفظ کند؛ زیرا مشاهده می‌شد که خوش‌حالی از حقایق بی‌خبر و در نتیجه از عالم معنا بسیار دور افتاده‌اند؛ و هم از این‌رو، راستی و نیکی دیگر دستیار شادمانی در گیتی و مینو نبودند، و تنها سعادت اخروی انسان را تضمین می‌کردند، و آبادانی جهان نیز وظیفه و تکلیفی برای انسان نبود؛ زیرا زنجیر دل‌بستگی به جهان موجب سخت شدن زندان این جهان می‌گردید. بدین ترتیب رفته رفته سخن از شادی و هنر شادمانی جای خود را به ستایش حزن در جهان‌بینی جدید داد.

نتیجه

در حکمت کهن ایرانی جهان نه مکان آزمون است و نه تبعیدگاه و زندانی که باید هرچه زودتر از آن نجات یافت، بلکه این جهان در ذات خود شادی‌بخش و نیک توصیف می‌شود و شرور مانند کف آب عارضی و ناپایدار است. وظیفه انسان نیز آن است که بنا بر خواست خداوند جهان را از نو بسازد، از این‌رو در هنگام آفرینش خداوند شادی را با انسان همراه کرد تا او با نیروی شادمانی و به دستگیری نیکی و راستی به آبادانی جهان بپردازد و بدین گونه بر شادمانی همه جهانیان بیفزاید. بنابراین شادی خردمندانه است، زیرا سبب پراکندن نیکی و آبادانی و پیشرفت جهان و همچنین سعادت انسان در گیتی و مینوست. در این خردورزی، غم سلاح شیطان است، اوست که می‌خواهد جهان را در چشم انسان خوار سازد تا انسان دست از آبادانی بردارد. بدین‌گونه شادمانی به معنای بی‌خیالی، بی‌خبری و یا خود را به بی‌خبری زدن، رها

کردن مسؤولیت‌های فردی و اجتماعی نیست، بلکه کیفیت روانی بسیار منطقی و معقول است و در عمل بسیار مفید و سازنده برای خود و دیگران.

پس از اسلام اصل شادمانه زیستن که زمانی نوعی رفتار دینی برای ایرانیان بود، ارتباطش را با مبانی نظری حکمت کهن قطع کرد، ولی اشتیاق بدان تا چند سده در آثار مؤلفان مسلمان برجا ماند و تقریباً تا قرن پنجم سعی کردند تا میان این میل با خردمندی توجیهی منطقی بیابند، اما هر توجیهی، جز آن مبانی خردورزانه کهن، چندان معقول و به‌خصوص سازنده نبود؛ علاوه بر این‌ها برخی عوامل سیاسی هم‌چون حمله اقوام غارت‌گر، کشتار و تاراج میراث و ذخایر ملی، مردم این سرزمین را نسبت به خود و آینده‌شان نامطمئن و ناامید ساخت. سرانجام ناکامی‌ها و تحقیرها که پیامد شکست‌های سیاسی بود بستر مناسبی شد تا حزن جای شادی را بگیرد. از این‌رو به تدریج تلاش برای حفظ شادی و سرور بی‌ثمر شد و در سده‌های بعد دیگر سخن‌چندانی در ستایش شادی و ارتباط آن با خردورزی دیده نشد.

کتابشناسی

اوستا، کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۷۴ ش.

ارداویراف‌نامه، فیلیپ ژینیو، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران، انتشارات معین و انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۸۲ ش.

ابوالقاسمی، محسن، *ریشه‌شناسی*، تهران، نشر ققنوس، ۱۳۷۴ ش.

بهار، مهرداد، «سابقه جوانمردی در ایران باستان»، در *هانری کربن، آیین جوانمردی*، ترجمه احسان نراقی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۹۲.

خیام نیشابوری، عمر، *کلیات آثار پارسی حکیم عمر خیام*، به اهتمام محمد عباسی، تهران، انتشارات هیرمند، ۱۳۹۰ ش.

رودلف، کورت، «حکمت از منظر دین»، حکمت: چند رویکرد به یک مفهوم، به کوشش و ترجمه مالک حسینی، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۸ ش.

رهام‌اشه، *ندرز نامه آذر باد مهر سپندان*، تهران، مرکز فرهنگی انتشاراتی تیمورزاده، ۱۳۸۲ ش.

سیری در *آموزش‌های گات‌ها*، برگردان به فارسی موبد رستم شهزادی، انجمن زرتشتیان ایران، نوبت چهارم، ۱۳۶۷ ش.

شروانی جمال‌الدین، *نزهة المجالس*، چاپ محمد امین ریاحی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۶ ش.

شهبازی، شاپور، *شرح مصور تخت جمشید*، ع. تهران، بنیاد تحقیقات هخامنشی، ۱۳۵۳ ش.

غزالی، محمدبن محمد، *نصيحة الملوك*، به تصحيح استاد علامه جلال الدين همایي، تهران، موسسه نشر هما، ۱۳۶۷ش.

فردوسی ابوالقاسم، *شاهنامه*، به کوشش سيد محمد دبیر سیاقی، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۶ش.

فرنغ دادگی، بندهشن، ترجمه مهرداد بهار، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۹ش.

کریستین سن. آرتور، *بررسی انتقادی رباعیات خیام*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۴ش.

مینوی خرد، ترجمه و تحقیق احمد تفضلی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۹۱ش.

نجم رازی عبدالله بن محمد، *مرصادالعباد*، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، ۱۳۵۲ش.

نظامی، الیاس بن یوسف، *خمسه نظامی همراه با کشف الابیات*، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۵ش.

یسنا، *جزوی از نامه مینوی*، گزارش پور داوود، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶ش.

هردوت، *تاریخ هردوت*، تلخیص و تنظیم ه.ج. اوانس، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و

نشر کتاب، ۱۳۴۳ش.

Archive of SID